

بیان بود مرحوم بدخشی

بروز شنبه ۴ نور ساعت ۲ بعد از ظهر در ساون کنفرانسهای معارف مجلس به
یا دو بود مرحوم شاه عبدالله خان بدخشی که بتاريخ ۲۶ حمل ۱۳۲۷ در سنای توریم
علی آباد بمرض سل بدوود حیات گفت .



منعقد گردیده بود در ان مجلس رئیس شورای
ملی ، اراکین ریاست مستقل مطبوعات
و بعضی از اراکین وزارت معارف و جمعی
از فضایی مرکز شرکت ورزیده بودند .

مجلس از طرف بناغلی رشتیا معاون ریاست
مستقل مطبوعات افتتاح شده و بعد از آن

بناغلی عالمشاهی را جمع ، ه سوانح حیات
و تحصیلات و مراتب رسمی مرحوم بدخشی

داده و سپس بناغلی گو یا در اطراف
خدمات علمی و ادبی مرحوم خطابه ایراد

و سپس بناغلی کهزاد خدمات تاریخی مرحوم
را تشریح کرد متعاقبا بناغلی خلیل منظومه

شاه عبدالله خان « بدخشی »

را که در شرح او صاف مرحوم اشاد کرده بودند قرائت نمودند . در ختم مجلس بناغلی
رئیس شورای ملی به ضیاع آن مرحوم که ضائعه علمی برای مملکت است ابراز تأثر
و تأسف و از ان مقام این محفل ؛ دو بود و حسبیت قدر دانی فصلای مملکت اظهار خوشنودی
کرده و برای سائر فضلا و دانشمندان کشور توفیق خدمات بزرگ علمی را از خداوند نیاز
فرمودند مجلس مقارن ساعت ۳ و نیم خاتمه یافت . اینک مابین شخصیت علمی و ادبی شاه عبدالله
خان مرحوم که ضیاع او در عالم مطبوعات نهایت گران تمام شده است متن کنفرانس
بناغلی عالمشاهی و بناغلی خلیل را ذیلاً نشر می نمائیم .

(اداره)

سوانح و خصوصیات شاه عبدالله خان بدخشی

مناسب دیدم در اول آنچه راجع بسوانح مرحوم فاضل بدخشی عرض میکنم از این بیت شاه ولایت ماب رضی الله عنه را متذکر شوم که فرموده اند (يقولون ان الموت صعب على الفتى اقول مفارقت الاحباب والله اصعب) شاه ولایت ماب رضی الله عنه (مردم میگویند که مرگ بر جوان سخت است، من میگویم بخداوند سوگند مفارقت دوست سخت تر است)

حقیقتاً مفارقت ابدی فاضل بدخشی همه گوی را متاثر ساخت. قلبی نیست که از مرگ این جوان فاضل بدرد نیامده باشد و شخصی نیست که فقدان او را يك ضایعه بزرگ علمی نداند. بهر حال اینک اجمال سوانح آن مرحوم را بشرح آتی عرض میکنم.

شاه عبدالله خان بدخشی پسر مرحوم میر محمد سیدخان بدخشی از سادات جلیل القدر جرم بدخشان است. ولادتش طوری که فاضل مرحوم بخط خود نوشته است در سال ۱۴۳۰ هجری قمری در حرم بدخشان واقع شده که باین مآخذ در هذالسنه که ۱۳۶۷ قمری است با در نظر گرفتن کسور ماه های قمری در حدود ۳۶ سال عمر کرد. تحصیلات ابتدائی خود را در جرم بدخشان شروع و بعد به کتب غازی شامل گردیده است. علوم عربیه را بوسیله مدرسین خصوصی فرا گرفت.

در اواخر سال ۱۳۰۸ شمسی پس از ختم انقلاب داخلی برای اولین بار بعیث خزانة دار جرم بدخشان داخل ماموریت رسمی شده است در میزان ۱۳۰۹ در اداره تحریرات ریاست تنظیمه فطن و بدخشان بکتابت مقرر و در تابستان ۱۳۱۰ شمسی مامور گمرک جرم بدخشان و در جدی ۱۳۱۰ پسر کتابت گمرکات بدخشان در عقرب ۱۳۱۱ مامور گمرکات تالقان و در حوت ۱۳۱۱ سر کتابت مصیبات و بدخشان و در تابستان ۱۳۱۲ مدیر تحریرات ولایت فطن و بدخشان مقرر شد در عین حال بکفالت مدیریت جریده اتحاد خان آباد اجرای وظیفه میکرد.

در سال ۱۳۱۵ علاوه از مدیریت تحریرات کفالت مدیریت امور خارجه ولایت فطن نیز با تفویض شده فاضل مرحوم در سال ۱۶ بکابل آمد و در ۱۲ اسد ۱۳۱۷ بارتبه ۴ بعصوبت شعبه دوم تحریرات مقام صدارت عظمی مقرر گردید در میزان ۱۳۲۴ بعیث مدیر عمومی در شعبه سوم تحریرات صدارت عظمی مقرر و از جدی سال ۱۳۲۴ مدیریت شعبه اول تحریرات و مدیریت عمومی اوراق و مامورین صدارت عظمی را نیز کفالت میکرد.

فاضل بدخشی در سال ۱۶ بدرد یا مبتلا شده و تا لاهور رفت. پس از عملیاتی بهبودی حاصل و مراجعت نمود در سال ۱۷ که در شعبه دوم تحریرات عضویت داشت آثار تب و سرفه ظهور کرد و پس از یک معاینه ابتدائی مکرر تبرکولوز تثبیت گردید و از ۱۵ سنبله ۱۳۱۷ تا ۲۱ قوس همان سال در سناتوریم علمی آباد بستری بود و پس از چند روز برای رفتن هند

مصمم شد چنانچه از ۱۸ جدی ۱۳۱۷ جانب لاهور حرکت کرد و در شفاخانه آنجا بستری شد و در اول ماه اسد ۱۳۱۸ بکابل مراجعت نمود. در تاریخ ۸ عقرب ۱۳۱۸ در صنف اول فاکولته حقوق و علوم سیاسی شامل گردید. در سال دوم شمولیت او در فاکولته که در صنف دوم مشغول بود باز مرض سل او را تهدید کرد چنانچه از ۱۵ دلو سال ۱۳۱۹ عازم لاهور شد و در شفاخانه آنجا بستری گردید ولی نظر به علاقه او به تحصیل علوم فاکولته بزودی باز گشت و در ۱۳ حمل ۱۳۲۰ وارد کابل شد.

در سال ۱۳۲۱ پروگرام سه ساله فاکولته حقوق را با موفقیت بپایان رسانید و در سال ۲۳ با مرض اورا رنجور کرد و از اول دلو ۲۲ عازم هند شد و این بار تصمیم گرفت تا يك معامله اساسی را شروع نماید لذا در سناتوریم کسولی بستری شد و در این مرتبه مسافرت او از هر نوبت بیشتر دوام کرد اما متأسفانه تصمیم قطعی او عملی نشد و نظر بوضعیت مخاربه که پاره مشکلات در موسسه صحی مذکور محسوس بود شفاخانه کسولی را ترك و در اواخر میزان ۱۳۲۳ بکابل باز گشت و مستقیماً در سناتوریم علی آباد بستری و به معالجه خود تا اول قوس ادامه داد. چون دکتور معالج هوای جلال آباد را بایش آمد زمستان برای او مناسب تر دید لذا از ۱۷ قوس ۲۳ تا ششم حمل ۲۴ در شهر جلال آباد با استراحت گذرانید.

در سال ۲۶ پس از مسافرت چند روزه تا قندهار مرض شدید شد و از ۱۹ عقرب ۲۶ در سناتوریم علی آباد بستری گردید و عاقبت زندگی ظاهری دیر ماجرای او در ۲۶ حمل ۲۷ در سناتوریم خاتمه یافت.

از اول عقرب ۲۴ که بحیث مدیر شعبه سوم نجرات مقرر گردید علاوه از کسفات در امور شعبه اول و مدیریت عمومی اوراق و مامورین صدارت عظمی به ترتیب ترجمه فارسی تفسیر علامه شیخ الہند که از لسان اردو ترجمه میشد. با هیتنی مقرر شد و این وظیفه خیلی دقیق و مهم نیز بعهده او محو گردید که با چند نفر از علماء همکناری میکرد و طبع دو نث

اخیر تفسیر شریف تحت نظر او جریان داشت. فاضل بدخشی تاریخ یقتالیها را در سالهای ۲۰ و ۲۱ تالیف کرد و قاموس لغات السنه بامیر (اشکاشمی سنگلجی، شغنی) را در سالهای ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ تدوین نمود و در سال ۱۳۲۰ تذکره علمای افغانستان را از ظهور اسلام تا ابتدائی چشکییز بوجود آورد. او در سال ۱۳۲۰ در سلسله کنفرانس های مطبوعاتی خطابه غرائی راجع به بدخشان و وضعیت جغرافیائی و تاریخی آن ایراد کرد.

لسان انگلیسی را علاوه از آنچه میدانست در خلال سالهای ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ تا سال ۲۰ بدرایع معلمین خصوصی تعقیب و تقویه نمود که بخوبی مینوشت و تکلم میکرد. در سال ۱۳۲۰ اثر نفیس خود را بنام (مرام حقوق در اسلام) بحیث تالیف و بفاکولته حقوق و علوم سیاسی تقدیم نمود.

در سال ۱۳۲۳ تدریس مضمون ادبیات در فاکولته حقوق و علوم سیاسی از طرف وزارت جلیله معارف با موفقیت گردید علاوه تا سال ۲۴ تا اخیر ۲۵ همه روزه در صنف ۱۱ و ۱۲ لیسه حبیبیه مضمون ادبیات را تدریس میکرد.

پس اگر به جریان زندگی دهساله اخیر فاضل بدخشی دقت کنیم دیده میشود که فاضل بدخشی

از سال ۱۶ از یکطرف همه ساله بایک سال فاصله بمدتهای مختلفه در شفاخانه ها بستری بوده که مجموع ایام ومدت معالجه او در شفاخانه ها دو سال وشش ماه میشود. و این مدت غیر از ایام متفرقه دیگر است که در اثر شدت مرض در منزل شخصی خود استراحت کرده است. از طرف دیگر باستانی تندرکه شعرای بدخشان (یا ارغمان بدخشان) که قبل از آمدن خود بیای تخت تهیه کرده بود بقیه آثار علمی خود را تماما در سالهای ۱۷ الی ۲۳ تهیه و نیز همه فعالیت های علمی و تحصیلات او در داخل همین مدت بوده که با همه تهدیدات جسمی و روحی مرض مدتش سل از یک طرف بمجادله و دفاع چنین دشمن قوی مشغول بود و از طرف دیگر قیمت دار ترین آثار علمی خود را بجامعه تقدیم کرد اگر مانظریات کسانی را که بفن تالیف آشنائی دارند و اشکالاتی را که تهیه ماخذ دارد آگاه هستند جلب کنیم و عقاید فنی اشخاص را که بر این راجع بتاثیر روح کش مرض تبر کولوز میگویند در نظر بگیریم آنگاه مشاهده کنیم که با همه اینها در ظرف پنج الی شش سال تالیف این همه آثار علمی تحصیل مضامین علمی فاکولته حقوق اداره سه شعبه مهم مشغول بودن بدفایق ترجمه تفسیر شریف و تدریس درد و موسسه عالی علمی در عین حال اشتغال طبیبی با مور زوزانه عایدوی آن هم بانهایت عسرت و فشار اقتصادی کارهای فوق عادت بوده که فاضل بدخشی موفق گردیده است و با این تحقیق نیروی کار و مقاومت و سعی او ثابت و نبوغ او هویدا میشود.

اکنون مختصری از صفات روحی او

فاضل بدخشی یکی از ظرفا بود. در ظرافت افتداری عجیبی داشت موضوعات ظرافت او غالباً ابتکاری بود. اگر موضوعی را از دیگران نقل میکرد بطرز واسلوب و الفاظی می آمیخت که فوق العاده جذاب میشد و این کار از مختصات منطقی و بیان خود او بود. هیچگاه ظرافت او از منطقه ادب و اعتدال خارج نمیکردید.

اندیشه و فکر دائما تکسلم او را بدرقه میکرد. در تسلسل گفتار عادت نداشت همیشه بمصاحب خود موقع صحبت میدانید آنچه میگفت استجیده و مدلل و متین بود. در عین جوانی افکارش پیر و مجرب بود رعایت نزاکت حفظ ادب جزه سحیه او بود. هیچگاه یک کلمه زشت ناموزون و خشن از زبانش شنیده نشد در عین حال که بک آن از نویسندگان توانا بود خط نستعلیق را بطرز زیبا مینوشت گویا از حسن خط محظوظ میشد زیرا آن چه و بهر حال مینوشت بیک روش واسلوب و واضح بود. نسج کلمات یک نواخت و بخته بود کلمات را از یکدیگر فاصله میداد و هر کلمه مانند سلسله جواهر در رشته مستقیم دیده میشد.

بدخشی در حفظ اشعار و مقوله های حکمی و حسن انتخاب از اشخاص درجه اول بود. هر شعری که بدو فاش موافق بود در حافظه اش ثبت میگشت و آن را در موقع استعمال مینمود. از این جهت هر اردستانی بود که با هر نغمه هنوا و با هر طبعی موافق و با هر آهنگی رفیق بود. او اغلب آیات شریفه قرآن مجید را از حفظ داشت و در مواقع مناسب فراموش نمیکرد. بدخشی در عین حال که استاد سخن بود آثار منظوم کسبتر داشت در مورد این بررسی من که آیات منظوم دارید فرمودند در اوایل چند اثر داشتم که بدست رسیده است. تنها قطعه از بدخشی در نزد این بنده موجود است که پس از ملاحظه دیوان لطفی و کبیل فیض آباد در سناتوریم علی آباد در سال ۱۳۲۳ بطور ذم شهبه بمدح انشاء کرده و ببط خود بمن سپرده اند

که همین قطعه در نزد اهل سخن کافیت است که فاضل بدخشی را از جمله شعرا محسوب نمایند و او در این قطعه اثر لطفی را شنیدند و تنقید و مذمت کرده ولی خواننده است لطفی صاحب دیوان آن را مدح و تقریظ بفرماید.

در مقدمه اثر فاضل بدخشی نوشته است (این اشعار بنا بر درخواست دوستان به مناسبت تکمیل دیوان اشعار آقای لطفی تحریر شد. سناتوریم علی آباد میزان ۱۳۳۳. اینک اصل اشعار.

دوستان سخن اهل سخن نصرالله	آنکه از صحبت او روح پیشمان نشود
روز کی خواند ز بر چند غزل از لطفی	که ز بر خواند آن بر همه آسان نشود
شرحی از خوبی و شبریشی دیوانش گفت	که بیانی به ازان نبود و بر جان نشود
طرفه دیوانش بدیدم همه بدخرم و خوش	باغ زینسان خوش و خرم به بهاران نشود
لطفی ای شاعر آزاده وای مرد بلیغ	دگری جز تو بطرز تو سخنان نشود
مست شد از می ناب سخنت حیدر خان	ز سخن هیچکسی مست بد انسان نشود
من چنان محو سراپای خیال نوشدم	که بدیدار بتان آئینه حیران نشود
زین چنین طبع روانی که خدا داده ترا	همسرت نس بجه ملک بدخشان نشود
کیست آن کو که ز دیوان تولدت نبرد	کیست اشعار ترا خواند و خندان نشود
تویی آن شاعر آزاده که پای قدمت	بسته سلسله منطق و برهان نشود
بار او هام معانی نکشد مصرع تو	غزلت تسامع قنایه و اوزان نشود
طول مطلع نکند رنجه همی ذوق ترا	فکرت از مقطع کوتاه پریشان نشود
آنچه شورید که ز شعر تو بکمال برخواست	تا دوسد سال در اقلیم خراسان نشود

(بدخشی)

فاضل بدخشی صاحب فریحه و ذکاوت و نیروی فکری بود. هر چیزی در مقابل نظرش عادی و هر موضوع معضل سهل می آمد.

از روز تولد یعنی از ساعتی که آدم او را در این دیر خراب آباد آورد تا آنفوان جوانی استعداد خدا داد او را محیط میباید و همراه بود. او در آن گهواره بزرگ شد که نسیم دلنو از دره جرم بدخشان تکانش میداد و بانغمه بلبل وز زمزه آبشار هم آهنگ بود. افراد خانواده او همه اهل دانش و آداب ادب و سیر بوده اند. تا اول جوانی آنچه شنید نغمه بلبل و آنچه دید منظره گل بود.

او مانند شبیح مقدسی از بین بیته های تاریک و مرموز و ازدامنه کهسار پراسرار بدخشان آهسته آهسته هویدا شد و تدریجا پیش می آید. طلیعه او مانند سفیدی شفق کم کم از بدخشان در افق قطن ظاهر گشت. برای اولین بار اشعه انوار طبع سرشار او از فلات بدخشان بلند شد و از قلل هندوکش گذشت و بنام آریانا بدخشان در محفل ادب تایید.

او بوسیله تذکره آریانا بدخشان در همان مرحله اول مقام تتبع و تدقیق و نیروی فضل و دانش خود را در نزد اسانید سخن و کاروان ادب ثابت کرد. جمع کشیری جا نب افق قطن متوجه وباننگاه های دقیق منتظر طلوع او بودند.

اخلاق او کبرنده و سینه او از کینه و حسد عاری و خاطر او از رنجش و کدورت منزله بود. همه کس را خوب میدید و به هر کس احترام میکرد. علو همت و استغنائی طبعش طوری بود که برای یک بار هم با همه احتیاجات زندگی از کسی کمک نخواست. تشبث نمود و دست فرض جانب احدی

دراز نکرد او گدای می‌گمه بود بر فلک ناز و بر ستار محکم می‌کرد. او جامعیتی داشت که مانند اش کمتر دیده می‌شود. هر صفاتی که برای انسانیت لازم است جمع کرده بود و آنچه خوبان همه دارند او به تنهایی داشت. او بی‌کائنات از نظر ماده نمی‌دید ناله آبشار و منظر کهسار، نغمه بلبل، لطافت گل، اشک یتیم، ناله بیوه زنان را تحلیل می‌کرد و در اندیشه فرو می‌برد. در مقابل او هر ورقی داناتر معرفت بود. در ایام توقف خود در شفاخانه‌ها مطالعه می‌کرد. مینوشت و به تتبع تحقیق اساسات علمی مشغول بود. در ششماه توقف خود در سناتوریم کسولی در بین جنگ‌های انبوه و بی‌شبه های تاریک به تنهایی وقت می‌گذرانید و از زیبایی جمال کائنات لذت می‌برد و شبها در بین غلغله و قال مقال حیوانات جنگلی بخواب می‌رفت.

او پروانه بود که از گلی بر گلی و از شاخه بر شاخه می‌بر می‌خواست. و می‌نشست و آن چه بدست آورد تدوین نمود و به جوانان وطن تقدیم کرد. دستش باز و طبعش سخی بود آشیانه او آرامگاه دلها و خانه او ملجاء رفقا بود سخنش بر جسم جان و تکلمش بر تن روان می‌بخشید. در کشف مطالب و استخراج حقایق متبوع و نیروی مقتدر داشت. معلومات عمومی و ذکاوت فطری او پس از فراغت از فاکولته حقوق و علوم سیاسی در قلاب علمی ریخته شد و از آن به بعد یک تن از جوانان لایق و قیمت دار وطن بشمار می‌رفت.

او در سال ۱۶ با آرامی و سکوت و انزوا در افق کابل طالع شد با اینکه متظاهر و متشبث نبود بزودی در محفل ادب جای گرفت و بسر عث شاهد انجمن انیس شد دیگران را از اثر فکر ذوق فضول اخلاق خود روشن مینمود خود ش آهسته آهسته می‌سوخت تا آخرین فروغ او خاموش گردید.

مقاومت روحی و نیروی اخلاقی او در مقابل هر پیش آمدی مغلوب ناشدنی بود. مبارزات او مکرر جان گذار و روح کش سل جهت بر انداختن کساح وجود او کار می‌کرد هزاران حوادث زندگی که با هر فرد بنی آدم دست و گریبان است با وحمله مینمود با همه این عوامل روزی ساعتی حتی دقیقه‌ای نتوانستند کوچک ترین خطه اندوه در پیشانی او حکاکی کنند او همیشه متبسم و شادمان و مسرور بود.

او شکوفه خندان بود که دیگران از راه خورشید می‌گردیدند ولی سر سر حوادث او را پژمرده می‌کرد تا عاقبت هدف زاله تقدیر فرار گرفت پریشان شد و بر زمین ریخت. کارهای رسمی و اخلاقی خود را بتمویق نمی‌انداخت در همان ساعت و در همان روز تمام می‌کرد و بفر دا نمی‌افکند. او چون کشتی نجات دیگران را بساحل می‌رساند ولی خودش با امواج متلاطم مرض و املائات دنیای دوزخ روبرو بود و هر قدر مساعی ممکنه بسکار برد چاره نیاقت و غرق گردید. قلبی داشت مملو از حس ترحم و عاطفه داشت پاک و رفیق. زندگی او بی تکلف و صمیمیتش تغییر ناپذیر بود استقلال رای داشت عقاید منطقی او هیچ گاه در مقابل سفسطه تغییر نمی‌کرد. بقول خود پای بند و بعهده خود وفادار بود. روز ۲۶ حمل وعده کرد شب منزل آمد ساعتی شاهد مجلس و باعث تسلی خاطر گردد بعهده خود وفا کرد و با تابت خود وارد شد. از دوست یک اشاره بود از او بر سردویدن.

فاضل بدخشی بدون هیچ استثناء محبوب خواس و عوام و مطلوب اهل نظر بود. همه کس او را عزیز میداشت و احترامش می‌کردند چه بسا نکته لازم است تا کسی مقبول طبع مردم صاحب نظر شود.

اکنون ده روز است هر قدر در بین شکوفه ها طرف چمن میگردد نشانی از او نمی بینم نمیدانم یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد .

فاضل بدخشی در ساعتی که میخندید حرف میزد چشم پوشید و بلا فاصله از مرکز جا لب بدخشان پرواز کرد و برفت داشتگان را خبر نکرد . یاد حریف شهر و رفیق سفر نکرد . او از اصل خود دور شده بود و روزگار وصل را جستجو نمینمود .

فاضل بدخشی در ضمن خدمت بوطن در جریان مساعی علمی در مقابل مرض سل جان داد گمان نکنید او مرده است بلکه زنده است در نزد خدای خود ارتزاق میکند و در جریده عالم دوام او ثبت است .

در خانه قصیده که جز خاطرات پریشان و اشک ریزان چیز دیگری نیست بر تالی آن فقید مرحوم گفته ام تقدیم میکنم .

شاه عبدالله بدخشی صاحب فضل و هنر
طبع او آراسته با دانش و فضل و کمال
آیتی بود از سخاوت نعمتی بود از کرم
صحبت او روح پرور قصه او دلنواز
در وفا بی مثل بود و در محبت بی نظیر
گر بدخشان داشت لعلی غیر از این لعلی نبود

سید مرگ تو رونق برد از فصل بهار
مات گشتم چون شنیدم ای بدخشی مرگ تو
داشتی تو آن چه خوبان داشت در روی زمین
از سقوط کوکب تو صفحه خود شب سوخت
مرگ بلبل ماه فرور دین ندیده هیچکس
بلبلی در فصل گل در خاک غلطیدن چرا؟

مردی آخرای بدخشی لال بادا این زبان
سخت جانم اشک چشم طفلک بیچاره ات
مرگ هر کس بی اثر نبود . نمیدانم چرا؟
جان برون شد گوئیا از تن مرا چون در آفاق
همچو برفی سر بر سوزد گل و گلزار باغ

ای بدخشی از بدخشان دیده بکشا و ببین
جمله اطفال معارف در رثایت همنا
داد . دارم من ز گردون او زیر خاک و من
نهرها جاری شود آن هم سراسر پر ز خون
دارم از تو یک گناه ای یازده ساله رفیق
یک دلی نشکستی و آخر گناه من چه بود
هیچ جای شهر نبود تا که از یادم روی
تا بود در جسم جان از چشم ریزد اشک اشک